



بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

د مولانا سعید افغانی د سولی او تفاهم، نشراتی ارگان

www.said-afghani.org

آزاده، ټولنیزه، علمي، فرهنگي او نشراتي ارگان



Dr.Said Afghani

د مولانا سعید افغانی : آزاده ، ټولنیزه ، علمي ، فرهنگي او نشراتي ارگان ته ښه راغلاست!



تاریخ نشر یکشنبہ ۱۴ اپریل ۲۰۱۳ هالند

## ۱۹۷ حکایت

چنان در آتش بی طاقتی فشردم پای  
که از سپند به تحسین من فغان برخاست

(صائب)

### شب نشینی

سعید بن عاص از طرف حضرت خلیفه سوم (رض) والی کوفه شده بود و عده ای از اهل قادسیه و قاریان کوفه را برای شب نشینی های خود برگزیده بود.

آنان هر شب نزد والی میرفتند و با او سخن میگفتند. در یکی از شبها دامنهء سخن به کرم و سخاوت حضرت طلحه بن عبیدالله (رض) صحابی معروف کشید و سعید گفت :  
من هم اگر نشاسه را در ملک خود میداشتم بیشتر از طلعه بذل بخشش میکردم و شما هم آسوده تر زنده گانی میکردید. (نشاسه یا نشاسته یکی از دیه های آباد کوفه بود که عایدات بسیار داشت و اصلاً

هره لیکنه دلیکوال خپل نظر دی او خپله دلیکوال اند څرگندوی  
استفاده از مطالب سایت « ارگان نشراتی صلح و تفاهم مولانا سعید افغانی » با ذکر مأخذ آن آزاد است

متعلق به یکی از کوفیان مقیم حجاز بود و حضرت طلحه (رض) آنرا با املاک خیبر خود معاوضه کرده اصلاحاتی در آن نمود و آباد ساخت.

وقتیکه سعید این سخن را گفت :

جوانی که در آن مجلس حضور داشت ، گفت :

ای کاش ، ملطاط از تو می بود! ( ملطاط نامی بود که بر آبادهای دو طرف رود فرات اطلاق میشد). یکی از حاضران که در ملطاط ، زمینی داشت ، بر آشفت و بر آن جوان اعتراض کرد.

پدر آن جوان ، عذر خواهی نمود گفت :

او جوانست و از روی بیخبری سخنی گفته است ، او را ببخشید!

آن مرد گفت : این چه حرف است که آبادهای ما را برای سعید آرزو میکنید؟

سعید گفت : این جوان حرف بدی نزده است برای اینکه قریه های عراق بوستان قریش می باشد.

اشتر نخعی که در آن مجلس حضور داشت ، در جواب سعید گفت :

تو اشتباه کرده ای ! این زمینها را ما بضرر شمشیر گرفته ایم و هرگز اجازه نمیدهیم که ملت تو و قوم تو بشود!

عبدالرحمن اسدی که صاحب الشرطه کوفه بود به اشتر اعتراض کرد که چرا با امیر مجادله میکنی؟

اشتر بدوستان و یاران خود اشاره کرد و آنان صاحب الشرطه را آنقدر زدند که از هوش رفت و سپس پاهای او را گرشفته ویرا بآب انداختند و خود از مجلس بیرون رفتند!

عبدالرحمن بعد از ساعتی بهوش آمد و والی را گفت :

ای سعید ، همنشین های شبانهء تو مرا کشتند!

سعید گفت : بخدا سوگند، این شب نشینی تجدید نخواهد شد!

سلسله این حکایات ادامه دارد...

[www.24sahat.com](http://www.24sahat.com)

— [www.said-afghani.org](http://www.said-afghani.org) — بازگشت به صفحه اصلی